

تعدد مذاهب و مساله تقريب و وحدت اسلامي

تعدد مذاهب و مسئله تقريب و وحدت اسلامي

مرحوم آيت الله تسخيری

پيدايش مذاهب اسلامي

روشن است که در زمان پيامبر اکرم (ص) از آنجا که احکام و مفاهيم مستقيماً از سوي آن حضرت صادر مي شد، نياز چنداني به اجتهاد (ديگران) وجود نداشت اگر برخي صحابه اجتهادي هم داشته اند پيامبر (ص) خود بر آن صحنه مي گذارد. [11]

اختلافها در آن زمان، خيلي ساده بود وقتي سرزمين اسلام گستردي يافت، آيه «نفر» با عطف توجه به واقعيت، پايه اجتهاد و «حجّيت خبر واحد» را تشریح کرد. خداوند متعال مي فرمايد: «و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون» (سوره توبه - 122) (و شايشته نيست مؤمنان همگي [براي جهاد] کوچ کنند پس چرا از هر فرقه اي از آنان، دسته اي کوچ نمي کنند تا [دسته اي بمانند و] در دين آگاهي پيدا کنند و قوم خود را - وقتي به سوي آنان بازگشتند بيم دهند - باشد که آنان [از كيفر الهي] بترسند؟)

شيوه اجتهاد در اين شرايط و پس از وفات پيامبر اکرم (ص) متداول تر گشت و در عصر «تابعين» به شکل مؤثر تري ادامه يافت ولي هنوز تا اينجا، مذاهب به شکل مشخص خود، مطرح نشده بودند و پس از اين دوره يعني بعد از «عصر تابعين» بود که «مذاهب» مطرح گشتند.

بنا به اعتقاد استاد «سیّاس»، از آغاز قرن دوم تا نیمه قرن چهارم هجری، جهان اسلام شاهد یکصد و سی و هشت مذهب و مکتب فقهی بود بطوری که بسیاری از شهرها، برای خود مذهب ویژه ای داشتند.^[2] حال آنکه استاد اسد حیدر این رقم را بیش از پنجاه دانسته است.^[3]

به اعتقاد برخی علما، این مذاهب که پس از «طبقه تابعین» مطرح گشتند، بیشتر مذاهب فردی بودند که از سوی پیروان، ملاک عمل قرار نگرفتند و لذا با از میان رفتن پیروان اولیه، مذاهب مزبور نیز، در صحنه نماندند ولی برخی دیگر، مذاهب گروهی به شمار می آیند که در پرتو مجموعه های به هم پیوسته ای که از سوی پیروان و صاحبان اولیه آنها تدوین گشت، پختگی و انسجام بیشتری پیدا کرد.^[4]

از مذاهب گروه نخست (از میان رفته ها) می توان به این موارد اشاره کرد:

- 1- مذهب حسن بصری (23-110 هـ ق).
- 2- مذهب ابن ابی لیلی (74-148 هـ ق).
- 3- مذهب اوزاعی (88-157 هـ ق).
- 4- مذهب سفیان ثوری (97-161 هـ ق).
- 5- مذهب لیث بن سعد (متوفی سال 175 هـ ق).
- 6- مذهب ابراهیم بن خالد کلّبی (متوفی سال 240 هـ ق).
- 7- مذهب ابن حزم داود بن علی اصبهانی طاهری (202-270 هـ ق).
- 8- مذهب محمد بن جریر طبری (224-310 هـ ق).
- 9- مذهب سلیمان بن مهران اعمش (متوفی سال 148 هـ ق).
- 10- مذهب عامر بن شر حبیل شعبی (متوفی سال 105 هـ ق).

و بسياري ديگر.

و مذاهبي که همراه زمان و تا به امروز، ادامه پيدا کرده اند عبارتند از:

1- مذهب امامي اثني عشري که امام محمد باقر و امام جعفر صادق از ائمه اهل بيت عليهم السلام، معارف آن را گسترش بخشيدند.

2- مذهب زيدي.

3- مذهب حنفي.

4- مذهب شافعي.

5- مذهب مالكي.

6- مذهب حنبلي.

7- مذهب اباضي.

ما در اینجا، در پي بررسي زمينه هاي پيدايش مذاهب يا عوامل از ميان رفتن يا گسترش آنها - که شامل عوامل علمي، شخصي، سياسي و اجتماعي و... مي گردد - نيستيم؛ آنچه بيش از هر چيز در اين بحث براي ما اهميت دارد، يادآوري نکات زير است:

نخست: پيدايش مذاهب، بيانگر تکامل خرد اسلامي به منظور جبران غيبت پيامبر بزرگوار اسلام (ص) و گسستن رشته وحی از يك سو و گسترده نيازها، فراواني اتفاق ها و پيچيدگي جوامع از سوي ديگر و اي بسا به دليل تراکم دانش فقهی و مطرح گشتن با بهاي گوناگون دانش فقه از سوي سوم است. بنا بر اين حالي طبيعي و در راستاي حرکت تمدني، بشمار مي رود.

دوم: اين مذاهب، در واقع يك ثروت گرانقدر فکري براي تمدن اسلامي است که هرگز نمي توان آن را دست کم گرفت همچنانکه براي حاکم اسلامي و هم براي مسلمانان، گستره اي براي انتخاب و گزينش بهينه در

عرصه اجرای شریعت و پیاده کردن آن در زندگی فردی (به ویژه در شرایط عدم تقلید از اعلی) و اجتماعی، فراهم می‌آورد زیرا رأی حاصل از یک روند به رسمیت شناخته می‌شود چون اجتهاد، کاملاً قابل انتساب به اسلام است و عرصه وسیعی برای مانور و گزینش بهترین نظریات و آراء، (حتی اگر حاکم خود و با اجتهاد شخصی خویش با آن رأی موافقت نداشته باشد) فراروی حاکم شرع قرار می‌دهد. او (حاکم شرع) می‌تواند برای نیل به نظریه و دیدگاه برتر اجتماعی، دست به تلفیق و ترکیب آرای مختلف فقهی بزند که خود مصادفانه ترین بیان انعطاف‌پذیری اسلامی است.^[5]

سوم: شکل‌گیری این مذاهب - همچنانکه اشاره کردیم - بیانگر غنای زندگی اسلامی، طبیعی و کاملاً قابل انتظار بود. ولی آنچه که این پدیده طبیعی را به یک پدیده منفی در مسیر تاریخی اسلام تبدیل کرد همان چیزی است که آن را فرقه‌گرایی تنگ‌نظرانه می‌نامیم. روحیه فرقه‌گرایانه ای که از منطق گفتگویی قرآن کریم بدان فرا می‌خواند، فاصله‌گرفت و تساهل و تسامح و مدارای اسلامی را به یکسو نهاد و وارد جدال گاه بیهوده و به لحاظ اخلاقی زننده می‌گردید. ما در این میان به تعبیر آقای قرضاوی^[6]، شاهد دوره‌های وحشتناک و شیوه‌های غیر اسلامی تکفیر، تفسیق و اتهام بدعت‌گذاری بوده ایم که خود منجر به نزاع‌ها و درگیری‌های خونباری شده و چه خون‌ها و اشک‌هایی که بر اثر آنها جاری نگشته و امت اسلامی را دچار پراکندگی و تفرقه ساخته و آن را از کسب موقعیت شایسته و سزاوار خود، محروم ساخته است.^[7]

هم از این روست که ما بطور جدی خواهان بازگرداندن مذاهب به وضع طبیعی خود از طریق ترویج گفتگویی سازنده اسلامی، همدلی و همنوایی و جستجوی گستره‌های مشترک و در یک کلام همان چیزی هستیم که از آن به «حرکت تقریب مذاهب اسلامی» یاد می‌کنیم.

حرکت تقریب مذاهب اسلامی

روندی که در دهه‌های اخیر نام «حرکت تقریب» بر آن نهاده شده دارای ریشه‌هایی در دورترین دوره‌های اسلامی است زیرا اصالت و پویایی خود را از اصول درخشان شریعت گرفته و ضرورت آن همگام با گسترش و تعمیق مسؤولیت این امت در بنای تمدن بشری یا دست کم مشارکت فعال در آن، روشنتر گردیده است.

در اواخر دهه چهل قرن میلادی گذشته، علما و شخصیت‌های برجسته‌ای، شالوده اولیه این حرکت مبارک را

پی ریزی کردند و جهادی راستین در تبیین آن به عمل آوردند و پس از بیان اصالت و نیز ریشه های شرعی و ضرورت رو به رشد و فزاینده آن، مقالات متعددی برای توضیح هر چه بیشتر این پدیده و توجیه آن برای مردم نگاشتند.

ما بسیار خوشوقت و خوشحالیم که این بذر افشانده شده، اینک رشد کرده و به درخت تنومند و پر برکتی تبدیل شده که ریشه در زمین و شاخه در آسمان دارد و به باردهی نشسته است.

پایه ها

به نظر ما، ایمان به مسئله «تقریب» با توجه به پایه های زیر که همه مذاهب اسلامی - بی هیچ استثنایی - بدان باور دارند، در نهایت منطق، مطرح می گردد:

پایه نخست:

ایمان به اصول اساسی - اعتقادی اسلام یعنی، توحید الهی (در ذات و صفات و فعل و عبادت) و نبوت پایانی پیامبر خدا (ص) و قرآن مجیدی که این دین به ارمغان آورده و آنچه در آن آمده است و سرانجام معاد روز قیامت.

پایه دوم:

پای بندی کامل به همه ضروریات و ارکان اسلام از جمله: نماز، زکات، روزه، حج و...

پایه سوم:

پای بندی همه جانبه به اینکه کتاب خدا و سنت شریف نبوی، دو سرچشمه بنیادین شناخت نظر اسلام در همه مسایل شامل مفاهیم هستی و زندگی و گذشته و حال و آینده انسان در هر دو جهان و احکام و شریعتی که زندگی و رفتارهای فردی و اجتماعی آدمی را سامان می بخشند، به شمار می روند. در مورد اصول و سرچشمه های دیگری چون عقل و قیاس و اجماع و جز آن باید گفت که تنها هنگامی اعتبار دارند که به این دو سرچشمه اصلی، مستند باشند و از آنها، مایه گرفته باشند.

چنانچه عدم استناد این سرچشمه ها (عقل و قیاس و اجماع و...) به آن سرچشمه های اصلی و بنیادی، ثابت شد و در صورتی که نظر مطرح شده با کتاب یا سند مخالفت داشته باشد، مسلماً غیر قابل قبول خواهند بود.

ائمه مذاهب و پیشوایان آنها همگی آشکارا این حقیقت را مطرح کرده و جز با استفاده و الهام از این دو سرچشمه، رأی و نظری ارایه نمی دهند.

روایات بسیاری نیز از ائمه اهل بیت (ع) وارد شده که تأکیدی بر این معناست از جمله این فرموده امام جعفر صادق (ع):

«همه چیز باید به کتاب و سنت، ارجاع داده شود».[8]

امام مالک بن انس نیز می گوید:

«بدانید که من هم بشری هستم که به صواب یا خطا می روم، لذا سخنانم را بر کتاب و سنت عرضه کنید (و با محک آنها را بسنجید)».[9]

امام شافعی نیز سخنانی نزدیک به این مضمون دارد.[10]

پایه چهارم:

پای بنی به اینکه اسلام اجازه اجتهاد را به مثابه عملی (تلاشگرانه برای استنباط حکم شرعی از سرچشمه های آن) جهت رسیدن به فهم اسلام، داده است؛ اجتهاد نقش بسزایی در تأکید بر انعطاف پذیری شریعت و توان آن نسبت به فراگیرندگی چالش های زندگی طبق معیارها و ضوابط معین، ایفا می کند. پذیرش این نقش، ضرورتاً به معنای امکان ایجاد پیوند میان نتایج مختلف حاصل از اجتهاد - حتی اگر متفاوت و یا متضاد با یکدیگر باشند - از یک سو و اسلام از سوی دیگرست چرا که برداشتها، دیدگاهها و باورها در این میان، متفاوت است (و در علوم اسلامی با عنوان: «اسباب الخلاف»، تدریس می گردد).

به اعتقاد ما اگر اسلام اجازه داده که [اجتهاد] به مفهومی که بیان شد [صورت گیرد، بدان دلیل است که دین و آیینی واقعی و فطری است و برای دینی که متعلق به همه دورانهاست و رشته وحی از آن گسسته و معصومانیش، در قید حیات نیستند، برای شناخت شریعت و احکام آن راهی جز اجتهاد وجود ندارد؛ هر چند این روش گاه گرفتار خودخواهی هایی می شود و آراء متفاوتی را به بار می آورد که ای بسا برخی از آنها با آنچه که خداوند متعال در اسلام منظور داشته، همخوانی ندارند.

همچنانکه شاهد آنیم که این روش منطقی، در خصوص استنباط همه مسایل از جمله عقاید و مفاهیم (یعنی تصوراتی که از يك سو بر عقاید و باورها مبتنی هستند و از سوی دیگر در ارتباط مستقیم با واقعیت قرار دارند) و احکام و حتی مواضع و دیدگاههای اسلام نسبت به برخی قوانین طبیعی، تعمیم داده می شود.

پایه پنجم:

اصل «وحدت اسلامی»، گویای ویژگی مهمی از ویژگی های این امت مقدس است که بدون آن نمی تواند مدعی کمال هویت خویش گردد. اسلام برنامه همه جانبه ای برای تحقق این وحدت در نظر گرفته که بر اساس چنگ زدن به ریسمان محکم الهی (یعنی هر راهی که به خدای یگانه منتهی گردد) و با تأکید بر وحدت اصل، وحدت خلق، وحدت هدف و وحدت شریعت و راه و با فراخوان به ورود همگانی به محدوده تسلیم کامل در برابر خدا و نفی وسوسه های شیطانی، صورت می گیرد، و در این راستا، آثار و پیامدهای وحدت را یادآور می شود و (بذر) اخلاقیات و عناصر فداکاری و ایثار در راه هدف کلی را در دلها می کارد و همه معیارها و ملاکهای تفرقه افکنی چون زبان، ملیت، وطن، طائفه و قبیله و رنگ را به يك سو می نهد و بر معیارهای انسانی همچون علم و تقوا و جهاد، انگشت می گذارد و بر لزوم جستجوی وجوه اشتراك تأکید می کند و به کارگیری منطق و عقل سلیم یعنی منطق گفتگوی آرام و علمی و نیز به موارد و عناصر دیگری - که به دلیل روشنی و به منظور خودداری از درازی سخن، از آنها می گذریم - فرا می خواند.

ایمان به این اصل، مقتضیاتی دارد که از جمله بنیادهای حرکت تقریب بشمار می رود و انشاء... بدانها اشاره خواهیم کرد.

اصل برادری اسلامی که خود بخشی از برنامه ای است که در بالا بدان اشاره کردیم و ما ترجیح دادیم مستقلاً نیز بر آن تأکید کنیم زیرا مهمترین بخش بشمار می رود و سامان بخش همه روابط اجتماعی در اسلام است و معتقدیم که پیامدهای آن تنها منحصر به جنبه های اخلاقی نیست و جنبه های تشریعی را نیز در بر می گیرد و تأثیر همه جانبه خود را بر حرکت اجتهاد بر جای می گذارد و در نتیجه ما دیگر شاهد احکامی متناقض با این اصل (در جامعه اسلامی) نخواهیم بود.

این پایه های پنج گانه، مهمترین نکاتی است که حرکت تقریب باید بر اساس آنها، پی ریزی گردد و چه بسا پذیرش و باور به این پایه ها، بطور منطقی و خود به خود، ایمان به این حرکت را به دنبال خواهد داشت. از اینجاست که معتقدیم تقریب، تنها منحصر به جنبه های اخلاقی یا شعاری نیست همچنانکه تنها جنبه های تشریعی را در بر نمی گیرد بلکه فراتر از اینها همه، به جنبه های مختلف فکری و تمدنی، پیوند می خورد و شایسته است که همه نخبگان فکری، فقهی و اندیشمندان در آن سهم شوند و حتی باید از نخبگان نیز فراتر رفت و کل توده ها را زیر پوشش این اندیشه قرار داد. توده های مسلمان باید با فرهنگ تقریب، بار آیند زیرا هر چند اسلام بر اختلافهای فکری غیر مخرب و طبیعی، صحّه می گذارد، هرگز و مطلقاً در پیوند با مواضع عملی نسبت به مسایل سرنوشت ساز داخلی و خارجی، کوچکترین اختلافی را بر نمی تابد، برای همین است که در این آیین، کسی که در برابر حاکم شرع بایستد (یعنی مقامی که قاعدتاً باید موضع عملی امت را یگانگی بخشد) همچون کسی است که در برابر فرمان خدا، ایستاده باشد چون فرمانبری از حاکم شرع، همسنگ با فرمانبری از خدا در نظر گرفته شده است.

اصول و ارزش هایی که دست اندرکاران تقریب باید بدان پای بند باشند.

بنابر اصول و پایه هایی که ذکر آنها رفت و به پیروی از آنچه که علما و مبلغان تقریب از آن سخن به میان آوردند ما به پای بندی به ارزش های زیر فرا می خوانیم و این ارزش ها را خطوط کلی سیاستهای تلقی می کنیم که برای تحقق اهداف مورد نظر، مد نظر قرار گیرند.

یکم: همکاری در موارد اتفاق

آنچه در عرصه های مختلف، مورد توافق است، بسیار زیاد است. مذاهب اسلامی چه در اصول اعتقادی یا در عرصه های احکام تشریعی (که برخی علما این میزان را تا 95% مجموعه کلی ذکر کرده اند) یا در

گستره های اخلاقی که تقریباً اتفاق نظر کامل حاصل است و نیز در عرصه مفاهیم و فرهنگ اسلامی و حتی در روند تاریخ و نقاط عطف اصلی و به رغم وجود برخی اختلافها در ارزیابی مواضع معین، از مواضع مشترك فراوانی برخوردارند. در مورد مواضع عملی نیز آنها همگی متفقند که این مواضع باید از طریق همگرایی و همبستگی اجتماعی و طی يك تصمیم جمعی یکسانی که رهبران دینی اتخاذ می کنند، از وحدت و یگانگی برخوردار باشد، تردیدی نیست که همکاری در وجوه مشترك فکری به معنای تلاش مشترك برای رسوخ بخشیدن آنها در اذهان و اجتناب از هر اقدام متضاد با آنها و از آنجا ژرفا بخشیدن به آنها در کل حرکت [جامعه اسلامی] است.

همگامی و همکاری در عرصه های هم پیوند با رفتارهای فردی، اجتماعی و تمدنی، امر کاملاً روشنی است که این عرصه های حیاتی گوناگون را در بر می گیرد.

پیاده کردن شریعت اسلام، بزرگداشت شعائر الهی همچون نمازهای جمعه و حج و تحقق ویژگی های چون وحدت در امت اسلامی و...

یادآور می شویم که حرکت تقریب باید حداکثر تلاش خود را برای کشف این عرصه های مشترك و آگاهی دادن به توده های مسلمان و حتی به نخبگان به کار گیرد و در جهت گسترش هر چه بیشتر این عرصه ها مثلاً از طریق اشاره به اینکه اختلافها، جوهری نبوده و لفظی است و به طرق دیگری که مورد توافق طرفین باشد، گام بردارد.

دوم: معذور داشتن یکدیگر در اختلافها

تا وقتی به گشودگی باب اجتهاد - که حالتی طبیعی است و نمی توان با يك تصمیم آن را بست - ایمان داریم و تا زمانی که دلایل و علل اختلاف از نتایج اجتهادی، پا بر جا و طبیعی است، باید نتیجه گرفت که اختلاف در آراء و فتواها، پذیرفتنی است. گفتنی اینکه به لحاظ اسلامی نیز وجود اختلاف نظر نهی نشده است؛ آنچه نهی شده و ناپسندیده است، نزاعهای عملی بیهوده و تضعیف کننده، تفرقه در دین، دسته بندی های مخرب و امثال آن است و این خود دلیلی بر عقلانیت و منطقی بودن اسلام است.

بنابر این هر کدام از مسلمانان، اعم از استاد یا شاگرد و مجتهد یا مقلد، باید تحمل رأی مخالف را

داشته باشند و به شیوه های تهدید و ارعاب و تکفیر متوسل نگردند. در این صورت است که اختلاف نظرها، برادرانه و دوستانه خواهد بود و آسیبی به دوستی ها نخواهد زد.

در اینجا به متون و روایات بسیاری باید اشاره کنیم که مؤمنان را به تحمل و مدارا و سعه صدر فرا می خوانند و به سادگی می توان آنها را بر اوضاع کنونی [مسلمانان]، انطباق داد. از جمله باید این حدیث از امام جعفر صادق (علیه السلام) را خاطر نشان سازیم که چون در محضر ایشان نام گروهی به میان آمد، راوی گفت: ما از آنان تبرّی می جوییم زیرا آنها مانند ما نمی اندیشند و باور ندارند. امام فرمود: «با ما دوستی دارند ولی مانند شما نمی اندیشند به این دلیل از آنان تبرّی می جویید؟ راوی می گوید: آری. فرمود: این همان چیزی است که ما معتقدیم ولی شما به آن اعتقاد ندارید پس ما هم باید از شما تبرّی جوییم!... تا آنجا که فرمود: با آنان دوستی داشته باشید و از آنها تبرّی مجوید: در میان مسلمانان کسانی هستند که يك سهم و کسانی نیز هستند که دو سهم دارند... و درست نیست که صاحب يك سهم، از صاحب دو سهم، خرده گیری کند...» [111]

برخورد پیشوایان مذاهب با یکدیگر خود بهترین گواه بر این حقیقت است. اگر بخواهیم به وقایع تاریخی در این باره بپردازیم، سخن به درازا خواهد کشید. [12]

همچنانکه شاهد آنیم که پیشوایان مذاهب، باب اجتهاد را بر دیگران نبستند و حتی پیروی از نظریات و آراء خود را در صورت تحقق خلاف آن برای کسی، حرام دانستند. در این باره تنها به موارد زیر اشاره می کنیم:

از امام «مالك بن انس» نقل شده که گفته است: «من خود يك انسانم، ممکن است بر صواب یا خطا باشم، سخنانم را با کتاب و سنت، بسنجید».

امام شافعی نیز می گوید: «اگر صحت حدیثی بر خلاف گفته ام ثابت شد، گفته ام را به یکسو نهید» (و به آن توجهی نکنید).

و امام ابوحنیفه می گوید: «این رأی من است و به نظر خودم بهترین است و اگر کسی رأی دیگری آورد از وی می پذیریم و چنانچه کسی دلیل مرا نمی داند حرام است که بر اساس نظر و سخن من، فتوا دهد».

و امام احمد بن حنبل می گوید:

«از کاستی دانش مردان است که از دیگران تقلید کنند».

و این دقیقاً همان نکاتی است که علمای بزرگ پس از ایشان نیز بر آن تأکید کردند. [13]

سوم: اجتناب از تکفیر و اتهام بدعت گذاری

به نظر ما، تکفیر از جمله مصیبت های تاریخ ماست؛ به رغم احادیث شریفی که از يك سو، مسلمانان را [در وارد آوردن تهمت به دیگران] محدود می گرداند و از سوی دیگر از اتهام کفر به مسلمانان، منع می کند [14]، شاهد این روند - که راه هر گونه مخالفت یا خلاقیتی را بر عقل بسته است - بوده تا جایی که دیده ایم کسی کتابی را تألیف کرده و معتقد است مخالفت حتی با يك حرف در آن منجر به کفر می شود که واقعاً شگفت انگیز است. [15]

از اینروست که ما همگان را فرا می خوانیم تا با الهام از روح قرآن که حتی در بحث و جدل با کفار حقیقی نیز دعوت به منطق و برخورد عملی می کند و به پیامبرش خطاب کرده که به آنان بگوید: «و انا و ایاکم لعلي هدی او فی ضلال مبین» (سوره سباء - 24) (و در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم) مسئله را بجای «کفر و ایمان» به «درست و نادرست» (صواب و خطا) تبدیل کنند.

چهارم: عدم نكوهش نسبت به پیامدهای يك نظر

این منطقی است که انسان در برابر نظری که ابراز می کند پاسخگو باشد و در نهایت دقت و تأمل، در این باره با وی مناقشه شود ولی ما عادت کرده ایم که همواره مناقشاتی را دنبال کنیم که مبتنی بر پیامدهای رأی است و در نتیجه تکفیر و اتهام به بدعت گذاری مطرح می شود حال آنکه چه بسا صاحب رأی، خود آنچنان پیامد یا ملازماتی را قبول نداشته باشد.

به عنوان مثال، می بینیم برخی که به حسن و قبح عقلی، ایمان دارند کسانی را که ایمان بدان ندارند در شمار آنهایی قلمداد می کنند که ایمان به صدق و راستی پیامبر را مورد تردید قرار داده اند؛ با

این استدلال که آنچه احتمال دروغگویی پیامبر معجزه آور را ردّ می کند، حکم عقل به قبح انجام معجزه از سوی دروغگویی عقلی است و اگر ما هر گونه تقبیح عقلی را رد کنیم در واقع باب ایمان به نبوّت را بسته ایم. در مورد مسئله اطاعت از خداوند متعال نیز همین استدلال را می کنند؛ آنچه ما را ملزم به اطاعت از پروردگار می کند، چیزی جز (حکم) عقل نیست.

و به همین ترتیب، کسان دیگری را می یابیم که قائلان به توسّل یا شفاعت یا سوگند به غیر خدا را متهم به «شُرک» می کنند زیرا معتقدند لازمه و پیامد چنان اعتقادی، شرک است.

جدال آرام و متین علمی، امر مطلوبی است و ما هرگز خواستار بستن راه مباحث و مجادلات کلامی نیستیم، منطق هم همین اقتضا را دارد ولی همگان را بدان فرا می خوانیم که در مناقشه و جدال، راه منطق در پیش گیرند و آنچه را که طرف مقابل خود نمی پذیرد به او نسبت ندهند و تا زمانی که اعتقادی به ملازمت رأی خود با رأی دیگر ندارند، او را معذور دارند و بدینگونه می توان باب گسترده ای از اتهام های ویرانگر را بست.

پنجم: برخورد احترام آمیز در گفتگوها

می دانیم که گفتگو، منطق صحیح انسانی برای انتقال اندیشه به دیگران است و قرآن کریم نیز نظریه بی نظیر و بسیار جالبی در مورد گفتگوی ایده آل شامل مقدمات گفتگو، شرایط، اهداف و زبان آن، مطرح ساخته است که از جمله می توان به مسئله شنیدن نظر دیگران و پیروی از بهترین آنها و نیز مسئله عدم توهین و اهانت [به طرف مقابل]، اشاره کرد. بطوری که آیه شریفه: «قل لا تسألون عما اجرنا و لانسأل عما تعملون» (سوره سبأ - 25) (بگو: [شما] از آنچه ما مرتکب شده ایم بازخواست نخواهید شد و [ما نیز] از آنچه شما انجام می دهید بازخواست نخواهیم شد) در مورد نحوه گفتگوی پیامبر با کسانی که به اسلام ایمان ندارند، مطرح شده و پیامبر را از برانگیختن زخم های کهنه و اتهام های متقابل، دور ساخته و تنها به منطقی بودن خود گفتگو، توجه می دهد. در این آیه، حتی ادب تعبیر و زبان گفتگو نیز رعایت شده و برای احترام به طرف مقابل نمی گوید: «و لانسأل عما ترجمون» هر چند به لحاظ سیاق لفظی، تناسب بیشتری داشت. خداوند پیامبرش را در بحث و گفتگوی با غیر مؤمنان اینگونه راهنمایی می کند ولی ما در گفتگوی با مسلمانان دیگری که با آنها آنهمه اصول اعتقادی مشترک داریم (و در سخن از پایه های تقریب، به آنها اشاره کردیم) چه می کنیم و چگونه رفتار می کنیم؟! حال آنکه در حدیث آمده

است: (در شر کسی همین بس که برادر خود را تحقیر کند). [16]

ششم: خودداری از توهین به مقدسات دیگران

حقیقت آنستکه این اصل، تابع اصل قبلی و در واقع مقدم بر آنست زیرا [توهین به مقدسات دیگران] باعث ایجاد فضای عاطفی نامساعد و عدم تعادل مطلوب در گفتگو می شود. خداوند متعال نیز در قرآن، از این کار نهی فرموده می گوید: «و لاتسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عَدْوَاٌ بَیْرَ عِلْمٍ کَذَلِکَ زیناً لِّکُلِّ اَمةٍ عَمِلَہُمْ ثُمَّ الی ربہم مرجعہم فینبئہم بما کانوا یعملون» (سوره انعام - 108) (و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم. آنگاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود و ایشان را از آنچه انجام می دادند آگاه خواهد ساخت). خداوند متعال با چنین روح انسانی، مؤمنان را به برخورد و گفتگو با دیگران فرا می خواند. پیش از آن نیز وظایف تبلیغی و اجباری یا تحمیل نظر خود بر دیگران - حتی اگر در شمار مشرکان باشند - را برایشان توضیح می دهد: «و لو شاء الله ما اشرکوا و ما جعلناک علیہم حفیظاً و ما انت علیہم بوکیل» (سوره انعام - 107) (و اگر خدا می خواست آنان شرک نمی آوردند و ما تو را برایشان نگهبان نکرده ایم و تو وکیل آنان نیستی).

متون و احادیث اسلامی در نهی از دشنام و ناسزا و نفرین، کاملاً شناخته شده هستند و وقتی در برخورد با مشرکان باید این نکات را رعایت کرد با همکیشان که جای خود دارد آنهایی که در واقع برادران مسلمانی هستند که در راه هدف واحدی، می کوشند و دردها و آرزوهای یکدیگر را احساس می کنند؛ چنین وضعی هرگز تحمل توهین و اهانت را ندارد به ویژه نسبت به موارد و مسایلی که یک طرف آنها را مقدس می داند و در پیوند با معتقدات و باورهای اصیل خود، می شمارد.

هفتم: آزادی انتخاب مذهب

از آنجا که ما پذیرفته ایم مذاهب مختلف [اسلامی] نتیجه اجتهادهایی است که اسلام روا داشته است، باید آنها را راههایی برای نیل به رضای خداوندی بدانیم و وقتی اختلافی میان آنها مطرح می شود طبیعی است که انسان مسلمان این مذاهب را مورد پژوهش و مطالعه قرار دهد و بهترین را - طبق معیارهایی که بدانها ایمان دارد و معتقد است که با چنان معیارهایی وظیفه خود را در برابر خدا به انجام رسانده و امانت و عهد خود را بجای آورده است - برگزیند و در این صورت کسی نباید او را برای گزینشی که به عمل آورده - هر چند او را خوش نیاید - مورد نکوهش قرار دهد. همچنانکه معنا ندارد که کسی را وادار به انتخاب مذهب معینی کرد زیرا این انتخاب، در پیوند با باورهای ایمانی است و جز با دلیل و برهان، نمی توان بدان دست یافت.

در اینجا تأکید می کنیم که هر مذهب بدون آسیب رساندن به حقوق دیگران و بی آنکه متوسل به جار و جنجال و توهین گردد حق دارد نظرات و دیدگاههای خود را توضیح دهد. ما نمی گوئیم باید راه بحث های سالم منطقی در اعتقادات، فقه یا تاریخ بسته شود بلکه با سوء استفاده، جدالهای بیهوده و تحمیل نظر خود بر دیگران و حق کشی مخالفیم.

بر آنیم تجاوزهایی که طی تاریخ دراز ما صورت گرفته برخاسته از عدم پای بندی به اصول و قواعد گفتگوی سازنده و به فراموشی سپردن این حقیقت است که همه مذاهب در راه اعتلای کلمه اسلام - البته طبق تصویری که خود از آن دارند - گام بر می دارند.

نقش علما و اندیشمندان در روند تقریب

تردیدی نیست که بیشترین مسؤولیت ها در عرصه فعالیتهای «تقریبی» بر دوش این گروه از مسلمانان است زیرا آنها از يك سو وارثان پیامبران، حاملان رسالت تبلیغ و سازندگان نسل فردا هستند و از سویی دیگر، از هر کس دیگری بر پایه ها و شالوده های تقریب واقفند و بیشترین تأثیر را در وحدت بخشیدن به صف امت و تحقق ویژگی های آن، دارند.

آنچه که آنها می توانند در راستای ایفای نقش خود بدان پردازند، از این قرار است:

1- تعمق و تأمل در پایه ها و ارزش های حرکت تقریب و درك عمیق آنها و انعکاسشان در مباحث،

بررسی ها و نوشته های خود و از آن مهمتر توجه به آنها در استنباطهای فقهی و فکری خود و در نظر گرفتن آنها به عنوان يك اصل راهنما و مصلحت مرسلې (مطلقې) که بر اساس قاعده معروف تراحم در اصول فقه، باید بر همه احکام با اهمیت کمتر، ترجیح داده شود. از اینرو ما در برخی گردهمایی های بین المللی تقریب، به حمایت از حرکت "تقریب فقهی" فراخواندیم و سعی کردیم نظریات فقهی را به یکدیگر نزدیک سازیم. پس از تأمل در برخی نزاعهای فقهی، متوجه می شویم که آنها در واقع اختلافهای لفظی ناشی از اختلاف دیدگاهها یا اختلاف در اصطلاحهاست. در برخی مباحث اصولی از جمله مثلاً در مورد "قیاس"، "استحسان" و "ممانعت از مفسده جویی" (سد الذرائع) و امثال آن نیز مسئله از همین قرار است. توجه به این نکته، گرایشی است که در برخی کتابهای اصولی از جمله "اصول فقه" مرحوم علامه شیخ محمد رضا مظفر و مرحوم علامه سید محمد تقی حکیم که افتخار شاگردی آنها را داشته ایم، دیده می شود.

در اینجا ناگزیر باید به نوشته ها و کتابهای فراوانی اشاره کنم که آنچنان اختلافها را بزرگ کرده و عمق بخشیده اند که این برداشت در خواننده آنها قوت می گیرد که همگرایی و تفاهم، ناممکن است و همه عرصه ها را فراگرفته و تصور هرگونه "تقریب" و تفاهمی، بی معناست. به گمان من، این نوشته ها، به حقیقت جفا روا می دارند و وحدت منابع و وحدت شیوه ها و معیارها و هدف را کاملاً نادیده می گیرند.

2- فعالیت هماهنگ برای روشنگری و گستراندن فرهنگ تقریب به میان توده های مسلمان بطوریکه مسلمانان به رغم اختلاف در مذهب جز با احساس صادقانه برادری و همکاری با یکدیگر برخورد نکنند، و همگان پذیرای فعالیتهای چند مذهبی باشند و درگیری های احساسی برخاسته از رسوبات تاریخی و موروثی که صحنه های دردناکی را بجای گذاشته اند، منتفی گردد. اختلاف در يك حکم شرعی، تفاوت در برداشت از يك اتفاق تاریخی و چند گونگی در رفتارهای اجتماعی را – تا هنگامی که در چارچوب کلی اسلام قرار دارند و برخاسته از اختلاف در اجتهاد هستند – می توان توجیه و در عین حال تحمل کرد. البته اگر رفتاری را همه مجتهدان خارج از چارچوب، تلقی کنند باید به بهترین روش، با آن برخورد کرد.

3- کوشش مشترك و پیگیر برای اتخاذ مواضع یکسان و سمبلیک در همه مسایل سرنوشت ساز، از جمله در خصوص:

الف – پیاده کردن احکام اسلام.

ب – تحقق حاکمیت ملی در چارچوب دینی.

ج - رویارویی با دشمن و نقشه های آن در ضربه زدن به هویت و کیان امت.

د - پاسداری از وحدت امت و نفی تفرقه.

هـ - برتری منافع و مصلحت عمومی (مسلمانان) بر منافع گروهی.

4- تشویق به تأسیس نهادهای تقریبی از جمله:

الف - انواع پژوهش های مقایسه ای "تقریبی".

ب - باشگاههای اجتماعی مشترك [میان پیروان مذاهب گوناگون].

ج - اردوگاههای "تقریبی" در مسایل مختلف.

د - ایجاد گروههای "تقریب" در جاهایی که مسلمانان حضور دارند.

مراکز و دولتهای اسلامی نیز می توانند نقش مهمی در این زمینه، ایفا کنند. آنها می توانند حرکت "تقریب" را مورد تشویق قرار دهند، کنفرانس ها و گردهمایی هایی در این خصوص برگزار کنند و طرحهایی را به مورد اجرا گذارند و تبلیغات مسئولانه ای را در پیش گیرند و مظاهر و نمودهای تفرقه را نفی کنند و فرهنگ تسامح و تساهل مذهبی را گسترش دهند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

[11]- همچنانکه در سخن «معاذ» آمده است؛ وقتی پیامبر اکرم (ص) او را به یمن گسیل داشت از وی پرسید: چنانچه حکم مسئله ای را در کتاب خدا و سنت رسولش نیافتی، چگونه تصمیم خواهی گرفت؟ معاذ پاسخ داد: «اجتهاد می کنم و در نخواهم ماند»، هر چند برخی علما در این مورد، صحت هایی دارند. نگاه کنید به: «اصول المظفر» جلد 3 - صفحه 166.

[12]- «تاریخ الفقه الاسلامی»، صفحه 86.

[13]- الامام صادق و المذاهب الاربعة»، جلد 1، صفحه 160.

[14]- «طبقات الفقهاء: بخش دوم از مقدمه، صفحه 57. (متن عربی).

[15]- جملگی پژوهش های فقهی است که در مجامع فقهی معتبری مطرح کرد، و منتشر ساخته ایم و نیازی به طرح جزئیات مطالب نمی بینیم. (مراجعه کنید به گزارش کامل مباحث مجمع فقه اسلامی از همین قلم که تاکنون به چهار جلد بالغ شده است).

[16]- مجله «رسالة التفریب» - شماره 36 - صفحه 210.

[17]- نگاه کنید به کتاب: «قصة الطوائف» - انصاری - صفحات 155 به بعد.

[18]- «وسائل الشیعه»، جلد 18، صفحه 79. موارد مشابه چنین روایتی، فراوان است.

[19]- «جلاء العینین»، آلوسی، به نقل از ابن تیمیة، ص 107.

[110]- همان منبع، همان صفحه.

[111]- «وسائل الشیعه» چاپ: مؤسسه اهل البيت (ع). جلد 16 - صفحه 160.

[112]- نگاه کنید به پژوهش آیه ۱... واعظ زاده خراسانی در این باره در کتاب خود: «دراسات و بحوث»

[13] - سخنان فراوان دیگری نیز وجود دارد که در کتابهای گوناگونی از جمله «جلاء العینین» (آلوسی) صفحه 107 و «تلبیس ابلیس» (ابن جوزی) و از کتب متأخر «الامام الصادق و المذاهب الاربعه» (اسد حیدر) جلد 1 ص 175، نقل شده است.

[14] - در این باره می توان به احادیث کتاب «الایمان» در «صحاح» و کتب حدیث دیگری چون «جامع الاصول» (ابن اثیر الجزری) جزء اول، مراجعه کرد.

[15] - شواهدی در این زمینه داریم ولی مایل به طرح آنها نیستیم.

[16] - «مسلم» از ابو هریره طی حدیثی بلند، روایت کرده است.